



زنان شاهنامه فردوسی

دتر ازومی داوری

سندخت خردمند

ز دست نشسته که باستان

بنخواند آن بت مهربان استان

زبان داد سیندخت را نامجو

به شاخی زدی دست کاگرد زین

که رودابه را بدنیار دهره

بروهرشیر یاران کند آفرین

بدو گفت سیندخت گامی سرفرا

دو خورشید بود اندر ایوان

به گفتار کز گامی مبادم نیاز

چو سیندخت و رودابه باهر

دل چاره جوی اندر اندیشه بست

چو بشنید سیندخت نشست پست

که بدشرف بین و فرایند را

یکی چاره آورد از دل به جا

به کوشش: دکتر نصرت صفی نیا

• زنان شاهنامه فردوسی در ترازوی داورى

سیندخت خردمند

دکتر نصرت صفی نیا

اشارات هورا آفرید

۱۳۹۳

پیشکش بہ دلاور زنان بی باک و خرد مند و

آزاد مردان و آزاد زنان ایران زمین

بہی خواہم از روشن کردگا
کہ چندان زمان یابم از روزگا
کزین نامور نامہ باستان
بمانم بہ کیتی یلی داستان
کہ ہر کس کہ اندر سخن داددا
زمن جہ نہ نیکی کنیہ ندیا

سرشناسه	: صفی‌نیا، نصرت، ۱۳۲۱ -
عنوان و نام پدیدآور	: زنان شاهنامه در ترازوی داوری: سیندخت خردمند/پژوهشگر نصرت صفی‌نیا
مشخصات نشر	: تهران: هوراآفرید، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری	: ۹۱ ص
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۸۷
شابک	: 978-964-9092-59-1
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. - - شخصیت‌ها - - زنان
موضوع	: زنان در ادبیات
موضوع	: شعر فارسی - - قرن ۴ ق - - تاریخ و نقد
شناسه افزوده	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه. برگزیده. شرح
رده‌بندی کنگره	: PIR ۴۴۹۶/ص ۷ از ۹۱۳۹۳
رده‌بندی دیوبی	: ۱/۲۱۶۸
شماره کتاب‌شناسی ملی:	: ۳۶۱۸۲۰۲

زنان شاهنامه در ترازوی داوری

سیندخت خردمند

پژوهشگر: دکتر نصرت صفی‌نیا

حروفچینی: انتشارات هوراآفرید

صفحه‌آرایی: میریندا مقیمی

چاپ نخست: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۱۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۹۲-۵۹-۱

ISBN: 978-964-9092-59-1

دفتر: نیاوران، خیابان جمشیدیه، (فیضیه)، کوی نوزدهم، پلاک ۲

کد پستی: ۱۹۷۷۸۸۶۴۱۳ تلفن: ۲۲۲۹۷۳۴۰

حق چاپ برای پژوهشگر محفوظ است

نمایه گفتارها

- ۱- دیباچه ۹
- ۲- پیشگفتار: خاندان سام و زال ۱۱
- آمدن زال به نزد مهرباب کابلی ۱۳
- رایزنی سام با بخردان ۱۸
- ۳- داستان سیندخت ۱۹
- آگاه شدن منوچهر شاه از کار مهرباب و زال ۲۵
- آگاهی زال از فرمان جنگ منوچهر ۲۶
- رفتن زال به فرستادگی نزد منوچهر شاه ۲۷
- آمدن سیندخت به درگاه سام ۳۱
- رسیدن زال به درگاه منوچهر شاه با نامه سام ۳۸
- ۴- منش سیندخت ۵۱
- ۵- بینش فردوسی به پایگاه زن ۶۲
- کتابنامه ۸۷



۱- دیباچه

فردوسی شاهنامه را بر زمینه داستان‌های موجود و اخبار شاهان ایران باستان که در شاهنامه‌ای به نثر کمی پیشتر تدوین یافته بود، به نظم درآورد و چنان که خود در پایان قصه یزدگرد می‌آورد در سال ۳۸۴ هجری قمری آن را به پایان برد. فردوسی تمامی این روایات کهن را همان گونه که در دفتری به نثر نوشته شده بود حفظ کرده و بارها امانت‌داری خود را یادآور شده است، با این حال با آرایش صحنه‌های حوادث و رنگ‌آمیزی مناظر و پروردن شخصیت‌های قهرمانان و گسترش وقایع و سرگذشت‌ها و دریافت‌های شخصی از رفتار و اندیشه‌ها و اعمال ناموران و آغازها و انجام‌ها و پند و اندرزهای به جا است که این اثر شکوهمند و جاودان را پدید آورده است.

داستان سیندخت و منش او و واکنش‌های او در برابر حوادث یکی از زیباترین داستان‌های شاهنامه است که نه تنها خرد زنان را در امور کشوری و ویژگی‌های اخلاقی یک زن به عنوان مادر و همسر را در چند هزار سال پیش به خوبی می‌نماید بلکه می‌توان با بیش هوشمندانه‌ای برای همه روزگاران از آن نکته‌ها بهره گرفت.



۲- پیشگفتار

خاندان سام و زال

سیندخت همسر مهراب فرمانروای کابل است

و کابل باژگزار زابلستان که خاندان گرشاسب از دیرباز بر آن فرمان می‌رانده است.

پس از آن که فریدون بر ضحاک دست یافت و بر سرزمین بسیار گسترده ایران زمین آن روزگار شهریار گشت این سرزمین را میان سه پسر شایسته و گرانمایه خود بخش کرد. سه دختر نازپروده و زیباروی پادشاه یمن را که نژاد از ضحاک داشت برای پسران شایسته و گرانمایه خود خواستگاری کرد. پس از چندی پادشاهی بر غرب این سرزمین را که روم و اطراف آن بود به سام و شرق را که چین و ترکستان بود به تور بخشید و ایرج را که پسر کهنتر بود در کنار خود در ایران و جایگاه کیان نگاه داشت. پسران بزرگتر از این که بخش آباد و پرآوازه به برادر کوچکتر واگذار شده از پدر رنجیده خاطر بودند و این بخش کرد مورد پسندشان نبود و آن را فریب پدر می‌دانستند. سرانجام پس از رویدادهای بسیار، پند پدر کارگر نیفتاد و دو برادر بزرگتر با هم متحد شدند و ایرج را که از گردنکشی و آز و حسد به دور بود ناجوانمردانه از پا درآوردند.

بعدها از دختر ایرج منوچهر زاده شد، فریدون این نواده را در کنار گرفت و هنرهای شاهانه آموخت و چون به سالی رسید که می توانست خود سر رشته کارها را به دست گیرد تخت و تاج و کلید گنج ها را به او بخشید و فرمود تا همه بزرگان و پهلوانان به نزد او رفتند و بر او به جانشینی آفرین خواندند.

فریدون از منوچهر خواست تا از کشندگان ایرج انتقام بگیرد...

در نبردی سهمگین منوچهر سلم و تور را از پا در آورد و نیز با کاکوی نبیره ضحاک که با سلم همراه گشته بود جنگید و فریدون او را بر تخت پادشاهی نشاند و به سام نریمان سپرد و خود از پادشاهی کناره گرفت. (ج ۱ رویه ۱۳۲ - زیر نویس ۸)

سام نریمان سال ها فرزندی نداشت تا آن که نگاری گلرخ از او باردار گشت و پسری آورد که چون خورشید تابان می درخشید ولی موهای بدن او همه سپید بود به همین جهت تا یک هفته او را به پدر نشان ندادند. سام چون فرزند را دید او را بدنشان و بچه دیو خواند و از سرزنش مردم بترسید و فرمود تا نوزاد را به البرز کوه ببرند و رها کنند.

در آن البرز کوه سیمرغ لانه داشت^(۱) کودک را دید مهری از او بر دلش افتاد او را برگرفت و بزرگش کرد، چون به جوانی رسید داستان او در زبان ها افتاد و این خبر به سام هم رسید.

سام همراه با سران سپاه و خردمندان به سوی آن کوهسار رفت و جوانی به مانند

۱- سیمرغ را نام یک فرد زاهد دانسته اند که در کوه زندگی می کرد و زال نزد او بزرگ شده است. *مجموع التواریخ والقصص* رویه ۴۲ - *روضه الصفاح* ج ۱ رویه ۵۵۰ - حافظ ابرو می نویسد: «در غور، پنج پاره کوه بزرگ عالی است که اهل آنجا اتفاق دارند که رأسیات جبال عالم است. یکی از آن مرغزار ملندش است که دارالملک سیستانیان در دامن آن کوه بوده است و سیمرغ زال را در این کوه پرورده است. جغرافیای حافظ ابرو رویه ۳۵ - شاهنامه فردوسی به نثر پارسی سره ج ۱ رویه ۱۷۴.

خودش را بر بلندی کوه دید و به درگاه یزدان نیایش کرد و بر سیمرخ که جوان را به او می سپرد نماز برد و از فرزند خواست که از گذشته یاد نکند و با او پیمان کرد که از آن پس هر چه خواهد همان باشد و هرگز با خواسته او مخالفت نکند.

چون شاه آن‌ها را به درگاه خواست و زال را دید پیشکش‌های بسیار به آن‌ها بخشید و به فرمان منوچهر بار دیگر منشور کابل و دنبر و مای را در هندوستان از دریای چین تا به دریای سند و از زابلستان تا به دریای بُست برای سام و پسرش نوشتند و ایشان را بر این سرزمین‌ها فرمانروا ساخت و سام و زال به سوی نیمروز (سیستان) بازگشتند.

آن‌گاه سام بزرگان و خردمندان را فراخواند تا به زال هنرهای شاهان را بیاموزند و تاج و تخت شاهی را به زال سپرد.

زال شبانه‌روز به آموختن دانش‌ها و هنرهای گوناگون پرداخت و سرانجام در دانش بدانجا رسید که همگان در خرد و دانش به او مثال می‌زدند.

ج ۱ رویه ۱۵۴ ب ۲۸۶)

چنان گشت زال از بس آموختن توگفتی ستاره است از افروختن

آمدن زال به نزد مهراب کابلی

سالیانی گذشت، روزی در فروردین ماه زال بر آن شد تا با گروهی از نامداران و پهلوانان از قلمرو فرمانروایی خود دیدن کند. از شهرهای گوناگون گذشت و به کابل رسید که در آنجا شاهی از نژاد ضحاک به نام مهراب فرمانروا و بسیار شایسته و خردمند و پهلوان بود، هر چند در پهنه نفوذ و فرمان سام بود و هر ساله برای او باژ می‌فرستاد.

مهراب با پیشکش‌های گرانبها از اسب و گنج و دیبا و خز و پرنیان و تاجی پر از گوهرهای شاهوار همراه همه سران سپاه به سوی زال رفت.

زال پس از دیدن مهراب از او با آن مایه دانش و پهلوانی و زیبایی بسیار خوشش آمد و نزد بزرگان او را تحسین و تمجید بسیار کرد.

یکی از بزرگان به زال گفت بدان که در پس پرده مهراب دختری است از خورشید زیباتر و آنچنان وصف او را کرد که دل زال را لرزاند و شب ارام از او گرفت که همه اش در اندیشه دیدن این دختر زیباروی مهراب بود.

مهراب فردای آن روز هم به رسم میزبانی و احترام به حضور زال رفت و در پایان مهمانی به زال گفت تنها یک آرزو دارم که تو هم به خانه من آیی و با این کار جانم را چون خورشید روشن سازی.

زال به او پاسخ داد که مرا در خانه تو جایی نیست و سام خرسند نخواهد شد اگر بشنود که من به خانه بت پرستان رفته ام. اما هر چه جز این باشد خواهم پذیرفت. مهراب او را به رسم کهنتری گرنش و ستایش کرد اما در دل او را ناپاک دین خواند و برفت.

زال سخت شیفته او و مشتاق دیدار دخترش که هرگز او را ندیده بود گذشته بود. بزرگان همراهش نیز اگرچه مهراب بت پرست را سزاوار دوستی زال نمی دانستند اما آن ها هم زبان به ستایش مهراب گشودند.

چندی دیگر گذشت اما دل زال از عشق دختری نادیده می تپید و آکنده بود.

روزی مهراب از بارگاه زال که به سرای خویش بازگشت آنچنان در برابر همسر خردمند و مهربانس سیندخت و دختر زیبارویش رودابه از زیبایی و خردمندی و پهلوانی و رفتار شاهانه زال ستایش کرد که رودابه نادیده شیفته او شد و چون تاب از دست داد با پنج کنیز مهربان و رازدارش از این مهر پرده برداشت. آن ها شگفت زده شدند و او را سرزنش کردند که تو افسر بانوان گیتی و سرافرازترین دختران مهران، که از هندوستان تا به چین خواستاران نامداری داری از پدر شرم نمی کنی که به دست

پروردهٔ سیمرخ که همچون پر با موی سپید زاده شده دل بسته‌ای...

سرانجام چون اندوه و بیقراری او را دیدند و دانستند که او نادیده عاشق دلاوری و پهلوانی و خوی کیانی زال گشته است به او گفتند ما دوستدار تویم و بدان که اگر حتی باید جادویی کنیم و او را به نزد تو آوریم چنان خواهیم کرد.

و به بهانهٔ چیدن گل به نزدیک سراپردهٔ زال رسیدند. زال هم که دریافت آن‌ها کنیزان رودابه‌اند به بهانهٔ شکار به آن‌ها نزدیک شد و پرنده‌ای را با تیر چنان زد که به نزدیک آن‌ها افتاد پس غلامش را برای آوردن آن فرستاد. کنیزان از آن غلام نام و نشان این تیرانداز ماهر را پرسیدند.

و او پاسخ داد: ج ۱ رویه ۱۶۵ ب ۴۳۷

شه نیمروز است، فرزند سام که دستانش خوانند شاهان به نام

آنگاه این کنیزان و غلام پیام‌هایی را از سوی سروران خود رد و بدل کردند تا آن که زال خود به نزد آن‌ها رفت و پس از پرسش و پاسخ‌هایی بسیار پیشکش‌هایی را با گوهرهای فراوان به آن‌ها داد تا همراه با گل‌ها به رودابه هدیه کنند. و بدین ترتیب راه دیدار آن‌ها گشوده شد.

شب هنگامی زال با هماهنگی پرستاران به کاخ رودابه رفت و شبی را با شادی و نبید به روز رسانید و آن دو پیمان بستند که با همهٔ دشواری‌ها جز با یکدیگر پیوند نبندند. ج ۱ رویه ۱۷۳ از ب ۵۷۱

همی بود بوس و کنار و نبید	مگر شیر کوگور را نشکرید
سپهد چنین گفت با ماهروی	که سرو ای سیمین پر از رنگ و بوی
منوچهر اگر بشنود داستان	نباشد بر این کار همداستان
همان سام نیرم برآرد خروش	از این کار بر من شود او به جوش
ولیکن نه پرمایه جان است و تن	همان خوارگیرم بیوشم کفن

مگر کو دل سام و شاه زمین
جهان آفرین بشنود گفت من
بدو گفت رودابه من هم چنین
که بر من نباشد کسی پادشا
جز از پهلوان جهان زال زر
همی مهرشان هر زمان بیش بود
بشوید ز خشم و ز پیکار و کین
مگر کاشکارا شوی جفت من
پذیرفتم از داور کیش و دین^(۱)
جهان آفرین بر زبانم گوا
که با تخت و تاج است و با زیب و فر
خرد دور بود آرزو بیش بود

زال در انجمنی اندیشه خود را برای پیوند با رودابه در میان نهاد و گفت دل من از من ریمیده و خرد مرا با خود برده و از شما چاره می خواهم اما همه خاموش شدند زیرا رودابه دختر مهراب و از نژاد ضحاک بود که بر ایران دست انداخته و بیدادگری ها کرده بود و منوچهر شاه با خاندان مهراب در کین بود.

زال باز هم از ایشان راهنمایی خواست و گفت در این کار راه نیک را به من نشان دهید و این بند را از کار من بگشایید که پاداش این نیکی را خواهید داشت. سرانجام آن ها پیشنهاد کردند اگر منوچهر شاه برای این کار بدگمان نشود و این پیوند را ننگی به دودمان ایرانیان ندادند، پیمان میان شما به انجام خواهد رسید.

اکنون تو باید نامه ای به سوی سام پهلوان نویسی^(۲) و سخن خود را با او در میان بگذاری و راه این است که سام پهلوان رضایت به این پیوند را از شاه بخواهد که منوچهر شاه خواست او را بر زمین نمی زند. پس زال نامه ای برای پدر نوشت.

۱- در اینجا کاملاً نمودار می شود که دین و آیین زال و رودابه یکی نبوده است.

۲- سام هنگامی که فرمانروایی بر زابلستان و کابلستان و مرغ و مای را به زال واگذار کرد خود عازم سنگساران و مازندران گشت که هر چند دست نشاندۀ فرمانروای سیستان و زابلستان بودند خطر سرکشی آن ها می رفت.

ج ۱ رویه ۱۷۷ از ب ۶۴

یکی نامه فرمود نزدیک سام سراسر نوید و درود و خرام
به مردی هنر، در هنر ساخته خرد، از هنرها برافراخته^(۱)

من پدرم این پهلوان بزرگ را بسان بنده و پرستارم و روانم آکنده از مهر اوست.
پهلوان نیک می داند که چون از مادر زاده شدم چندان ستم بر من رسیده است.
اکنون برای من کاری سخت دل شکن پیش آمده است که نمی توانم آن را بر
همگان آشکارا کنم و پدرم این پهلوان دلاور شایسته است که راز کهنتر خود را
بشنود. (ج ۱ رویه ۱۷۸ از ب ۶۶۲)

من از دخت مهرباب گریان شدم چو بر آتش تیز، بریان شدم
ستاره شب تیره یار من است من آنم که دریا کنار من است^(۲)
به رنجی رسیدستم از خویشتن که بر من بگریذ همی، انجمن
چه فرماید اکنون جهان پهلوان گشایم از این رنج و سختی روان
ز ییمان نگردد سپهد پدر بدین کار دستور باشد مگر
که من دخت مهرباب را جفت خویش کنم راستی را به آیین و کیش
و نامه را با سواری آزموده برای سام فرستاد.

سام چون نامه را خواند بهت زده بر جای خود خیره بماند و تمام روز سخت در
اندیشه بود که اگر به او بگویم چنین آرزویی روا نیست با او پیمان شکنی کرده‌ام و
اگر بگویم که هر آنچه می خواهی رواست از این کودک مرغ پرورده و آن دختر

۱- با آن که هنر او از همه بیش تر است، خردش از هنر او برتر است.

۲- از بسیاری اشک، کنار من چون دریاست.

دیوزاد^(۱) چه نژادی برخواهد آمد.

رایزنی سام با بخردان

شبی سخت بر سام گذشت. فردای آن شب پهلوان موبدان و بخردان و ستاره‌شناسان را فرا خواند و سخن خویش و نگرانی از این پیوند را با آن‌ها در میان نهاد.

ستاره‌شناسان تمامی یک روز را از اختران راز جستند و سپس با شادمانی به نزد سام یل آمدند که تو را مژده باد که از دخت مهرباب و زال پهلوانی پا به جهان می‌گذارد که امید ایرانیان خواهد بود. (ج ۱ رویه ۱۸۱ ازب ۷۰۵)

که باشند هر دو به شادی همال	تو را مژده از دخت مهرباب و زال
بیاید، ببندد به مردی میان	از این دو هنرمند، پیلی ژیان
نهد تخت شاه از بر پشت میغ ^(۲)	جهانی به پای اندر آرد به تیغ
از او، پهلوان را، خرام و نوید	بدو باشد ایرانیان را امید
زمانه به شاهی برد نام اوی	خُنک پادشاهی که هنگام اوی

و خوشا به شاهی که تاریخ نام را در دوره این پهلوان ثبت کند.

سام شادمان شد با نامه‌ای به زال به او گفت هر چند که این آرزوی تو روا نبود، اما چون با تو پیمان بستم که پس از یافتن تو هر آرزوی تو را برآورده سازم اکنون بهانه‌ای ندارم. خود به سوی ایران و به نزد منوچهر شاه می‌روم تا چه فرمان دهد. و فرستاده زال نامه را به او رساند و زال آنچنان شادمان شد که سر از پانمی شناخت.

۱- منظور از دیوزاد یعنی زاده دیو که در واقع از نسل ضحاک بوده است و مقصود دختر مهرباب است.

۲- میغ: ابر یعنی با شمشیر خود ستمگران را به زیر می‌کشد و تخت شاه ایران را تا بالای ابرها برمی‌کشد.